

The Abu Dulaf Dynasty: The First Imami Shi'a State

Seyyed Ali Hosseinpour¹

(Received on: 2025-04-20; Accepted on: 2025-07-07)

Abstract

The Abu Dulaf dynasty was an Arab lineage that originally resided in Ḥīra. With the spread of Islam, they settled in Kūfa and adopted Shi'a inclinations. The prominent figures of this family were steadfast and fearless in expressing their religious beliefs, showing no hesitation in eliminating the enemies of Amīr al-Mu'minīn (the Commander of the Faithful, 'Alī [AS]). Seeking a stronghold to combat the Umayyads, they migrated to Iran, settling near present-day Arak (Central Iran), and raided caravans destined for the Umayyad court. When the Abbasid movement began, they initially joined it but later broke away, sometimes openly opposing the Abbasids and at other times feigning obedience when resistance was unfeasible — while secretly desiring their downfall. In 225 AH (839 CE), the Abu Dulaf dynasty established the first Imami Shi'a state. Five rulers of this dynasty governed parts of Iran for nearly six decades. Ultimately, internal family conflicts and Abbasid invasions led to their collapse. This research, based on library-derived data from diverse historical, biographical (Rijal-oriented), geographical, and genealogical sources, analyzes and examines the first Imami Shi'a state — a polity that has not yet been the subject of an independent scholarly study.

Keywords: Shi'a, confessing Imami denomination, first state, Abu Dulaf Dynasty

1. Assistant Professor, Department of History, Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran.
Email: sahosseinpur@yahoo.com

خاندان ابودلف؛ اولین دولت شیعی امامی

سید علی حسین پور^۱

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۳۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۶]

چکیده

«خاندان ابودلف» سلسله‌ای عرب تبار بودند که در «حیره» می‌زیستند. با گسترش اسلام، ساکن کوفه شدند و گرایش شیعی یافتند. بزرگان این خاندان در اظهار عقیده مذهبی خود استوار و بی‌پروا بودند و در کشتن دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) درنگ نمی‌کردند. آنان برای یافتن پایگاهی برای مبارزه بابی امیه رهسپار ایران شدند و در نزدیکی شهر «اراک» امروزی سکونت گزیدند و به غارت کاروان‌هایی پرداختند که به دربار امویان فرستاده می‌شد. با شروع دعوت عباسیان، ابتدا به آنان پیوستند؛ اما در ادامه از ایشان جدا شدند؛ گاه به دشمنی و مقابله با آنان پرداختند، و گاه که توان رویارویی نداشتند، به ظاهر اطاعت می‌کردند؛ درحالی‌که در دل، آروزی نابودی آنان را داشتند. «خاندان ابودلف» در سال ۲۲۵ ق. «نخستین دولت امامی مذهب» را به وجود آوردند. پنج حاکم این سلسله، نزدیک به شش دهه، بر بخش‌هایی از ایران حکومت کردند. سرانجام، اختلاف‌های درون خاندانی، و حملات عباسیان، سبب سقوط آنان شد. این پژوهش با تکیه بر داده‌های کتابخانه‌ای برگرفته از منابع متنوع تاریخی، رجالی، جغرافیایی و انساب، و با تحلیل این داده‌ها، نخستین دولت با مذهب امامی را بررسی کرده است؛ دولتی که تاکنون اثر مستقلى در معرفی آن نگاشته نشده است.

واژگان کلیدی: شیعه، امامی مذهب، نخستین دولت، خاندان ابودلف

۱. استادیار گروه تاریخ، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران sahosseinpur@yahoo.com

مقدمه

این پژوهش، تلاشی است در راستای معرفی «دولت امامی مذهب خاندان ابودلف». در تبیین دو واژه کلیدی «امامیه» و «دولت» باید یادآور شد که اصطلاح خاص «امامیه»،^۱ بر شیعیان اثناعشری اطلاق می شود. آنان بر این باورند که امامان شیعه، بنابر تصریح پیامبر خدا ﷺ، دوازده تن از قریش اند؛ نخستین آنان امام علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرینشان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است (نوبختی، ۱۳۵۵: ص ۱۵۲-۱۵۳؛ اشعری قمی، ۱۹۶۳: ص ۱۰۲؛ ابوالحسن اشعری، ۱۴۲۶: ج ۱، ص ۱۰۱). البته این گونه نبود که از همان روز نخست، همه ابعاد تشیع اثناعشری بر همگان روشن باشد؛ بلکه از عصر پیامبر، شیعیان به تدریج با هدایت قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام با ابعاد مختلف این مذهب آشنا شدند؛ به گونه ای که با آغاز عصر غیبت، هیچ ابهامی در این زمینه، به ویژه برای خواص باقی نماند (الویری، ۱۳۹۱: ص ۷).

باید یادآور شد که از نظر تاریخی، به تدریج و با گذشت زمان، واژه «شیعه» به طور غالب، به عنوان نامی برای شیعه امامیه - اثناعشری - تثبیت گردید؛ تا آنجا که زیدیه و اسماعیلیه - دو فرقه دیگر تشیع - با همین دو نام شناخته می شدند (امین، ۱۴۰۱: ج ۴، ص ۲۷۲، ذیل ماده تشیع) و واژه شیعه به صورت مطلق بر امامیه حمل شد. همچنین از اوایل سده دوم هجری، همواره واژه «رافضه» مترادف امامیه به کار رفته است (امین، ۱۴۰۱: ج ۱۰، ص ۱۵۸، ذیل ماده امامیه).

آگاهی از کاربرد این گونه واژگان در منابع کهن، و توجه به این نکته که اکثر دولت های امامی پس از قرن چهارم شکل گرفته اند - یعنی زمانی که واژگان یادشده، تا حد زیادی از یکدیگر تفکیک شده و تمایز عبارات به کار رفته درباره شیعیان امامی از غیر امامی آشکار شده بود - در نگارش این اثر و امامی خواندن این دولت، مورد توجه قرار گرفته است.

واژه «دولت» نیز در این نوشتار، متمایز از حکومت به کار رفته است. مراد از حکومت، فرمانروایی یک حاکم بر مردم است و منظور از دولت، سلسله‌ای از حاکمان. همچنین امامی بودن یک سلسله الزاماً به معنای امامی بودن تمام حاکمان آن نیست؛ چه آنکه در میان خلفای اموی و عباسی خلفایی مخالف با عقاید آنان یا چه بسا شیعه مذهب وجود داشت؛ اما هرگز کسی - به دلیل این چند تن - سلسله آنان را شیعی یا غیرسنی معرفی نکرده است.

کتاب‌ها و مقالات بسیاری درباره دولت‌های امامی نوشته شده؛ اما در بیشتر آنها از دولت شیعی خاندان ابودلف، نام برده نشده است. تعداد اندکی نیز تنها به نام این دولت اشاره کرده یا با عباراتی بسیار مختصر از کنار آن گذشته‌اند. برای نمونه: تاریخ تشیع، نوشته گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ تشیع در تاریخ، اثر احمد رضا خضری؛ تاریخ تشیع، نوشته جمعی از مؤلفان؛ و دولت‌های شیعی در تاریخ، نوشته محمد علی چلونگر و سید مسعود شاهمرادی، اصلاً از این دولت نام نبرده‌اند. تاریخ تشیع در ایران، نگاشته رسول جعفریان؛ و نیز کتاب ارزشمند اطلس شیعه، زیر نظر رسول جعفریان که انتظاری متفاوت از آن داشتیم، در حدود یک صفحه، آن هم ضمن یک داستان و بیان مطالبی کلی، از این دولت یاد کرده‌اند. بر این اساس تاکنون اثری که ابعاد گوناگون این دولت را بررسی کرده باشد، به رشته تحریر در نیامده است. این تحقیق بر پایه روش تاریخی (وصفی-تحلیلی)، در چهار بخش «تبار، مذهب، قلمرو و حاکمان»، دولت شیعی امامی «خاندان ابودلف» را بررسی کرده است.

خاندان ابودلف (۲۲۵-۲۸۴ق)

پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ و در اواخر دوران خلافت ابوبکر، نخستین حملات اعراب مسلمان به مناطق جنوبی امپراتوری ایران آغاز شد. طرف مقابل این حملات، غالباً حکام

محلی، مرزبانان و دهقانان بودند، نه ارتش ساسانی. با قدرت یافتن خلیفه دوم و گسترش حملات اعراب مسلمان به امپراتوری ایران، این بار ارتش ساسانی به فرماندهی سرداران برجسته، رودرروی مسلمانان قرار گرفت؛ اما به جز نبرد «جسر»، در تمام نبردها شکست خورد. ادامه این روند باعث شد اعراب مسلمان بتوانند در سال نوزده، و بنا به گزارشی دیگر در سال ۲۱ ق. وارد مرزهای کنونی ایران شوند. گسترش نفوذ اسلام در ایران از همان سال ها آغاز شد و مدتی بعد تشیع نیز در شهرهای گوناگون ایران طرف دارانی پیدا کرد و گاه به پیدایش شهرهایی شیعه نشین انجامید؛ اما اولین دولت امامی مذهب در ایران، به نام خاندان ابودلف پس از گذشت دو قرن و در حدود سال ۲۲۵ ق. شکل گرفت؛ سلسله ای عرب تبار که سکونت گاه اولیه آنان «حیره» بود (ابن رسته، ۱۸۹۲: ص ۲۰۷).

حیره منطقه ای است واقع در نواحی مرکزی عراق امروزی، و در شش و نیم کیلومتری جنوب شهر نجف واقع است. آنان پس از گسترش اسلام در عراق، به شهر کوفه مهاجرت کرده و در آنجا سکونت یافتند (سمعانی، ۱۳۸۲ ق: ج ۱۱، ص ۶۶؛ ابن رسته، ۱۸۹۲: ص ۲۰۷)؛ سپس به ایران آمدند و در نزدیکی شهر اراک امروزی سکونت گزیدند تا آنکه موفق شدند در سال ۲۲۵ ق. نخستین دولت امامی مذهب را در ایران به وجود آورند. پنج حاکم این سلسله در مجموع توانستند نزدیک به شش دهه بر بخش هایی از ایران حکومت کنند.

۱. تبارشناسی

سر سلسله این خاندان، «ابودلف قاسم بن عیسی عجل» است. خاندان ابودلف از تیره «بنی عجل» - شاخه ای از بنی بکر بن وائل - بودند که در نبرد ذوقار - میان عرب ها و ایرانیان - حضور داشتند و ایرانیان را شکست دادند (طبری، ۱۳۸۷ ق: ج ۲، ص ۲۱۱)؛ سپس به کوفه رفتند و در آنجا سکونت یافتند (سمعانی، ۱۳۸۲ ق: ج ۱۱، ص ۶۶؛ ابن رسته، ۱۸۹۲: ص ۲۰۷). به نظر می رسد حضور آنان در کوفه باعث گرایش های شیعی آنان شده است. این گرایش

به حدی بود که جد ابودلف به نام «ادریس بن مَعْقِل» در اندیشه خروج بر امویان برآمد؛ اما جرئت نکرد این کار را در شهر کوفه انجام دهد. از این رو به بصره رفت و حتی در آنجا منزلی خرید. او ظاهراً شرایط را در این شهر نیز مناسب ندید؛ چراکه از آنجا نیز همراه خاندانش به منطقه جبال کوچ کرد (ابن رسته، ۱۸۹۲: ص ۲۰۷).^۲ از میان نویسندگان متقدم، بلاذری و ابن فقیه اشاره کرده اند که «ادریس بن معقل» مردی عطار و مال فروش بود و با خاندانش به همدان رفت و ثروتی اندوخت و املاکی خرید (بلاذری، ۱۹۸۸: ص ۳۰۶؛ ابن فقیه، ۱۴۱۶: ص ۵۲۹). او به منظور رسیدن به هدفش، خاندانش را گرد آورد و در نزدیکی اراک کنونی سکونت یافت و کاروان های مربوط به اموال ارسال شده از سوی حاکمان مناطق مختلف ایران به دربار امویان را غارت می کرد (مؤلف مجهول، ۱۹۷۱: ص ۲۵۵)؛ از این رو حکومت اموی آنان را متهم به راهزنی کرد و والی عراق به نام «یوسف بن عمر ثقفی» در زمان حکومت «هشام بن عبدالملک بن مروان» آنها را دستگیر کرد و به زندان انداخت.^۳ به دلیل نداشتن پایگاهی مستحکم در برابر امویان و دیگر دشمنان، پس از او، فرزندش، عیسی بن ادریس عجللی، اقدام به بنای شهری در نزدیکی اراک کرد (سمعانی، ۱۳۸۲: ج ۱۱، ص ۶۶) و دیوارهای دفاعی آن را بالا برد (ابن فقیه، ۱۴۱۶: ص ۵۲۹). این شهر بعدها به وسیله نوّه ادریس به نام «ابودلف قاسم بن عیسی» تکمیل و آباد شد (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۰، ص ۲۹۴). ساکنان این شهر را، ایرانیان و خاندان ابودلف و برخی اعراب مهاجر به این شهر، تشکیل می دادند (ابن رسته، ۱۸۹۲: ص ۲۷۳).

بستگان «ابودلف قاسم بن عیسی» برای سرنگونی امویان بسیار تلاش کردند (طبری، ۱۳۸۷: ج ۷، ص ۱۹۸؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۵، ص ۲۵۵؛ مؤلف مجهول، ۱۹۷۱: ص ۲۶۵). در تعداد زیادی از منابع کهن، ابومسلم خراسانی که نقشی عمده در سقوط امویان داشت، غلام و خادم یا پرورش یافته نزد این خاندان دانسته شده است (مقدسی، بی تا: ج ۶، ص ۹۲؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۱۲۷؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۵، ص ۲۵۵). با پیروزی عباسیان،

خاندان ابودلف به خدمت عباسیان درآمدند. البته پس از مدت کوتاهی برخی از آنان به مخالفت نظامی با عباسیان پرداختند.

در منابع از اعضای دیگر خاندان ابودلف نیز یاد شده است؛ برای نمونه، فرزندش (دلف بن قاسم بن عیسی) در عقاید، با پدر همراه نبود و از امیرمؤمنان علی علیه السلام بیزاری می جست (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۴۵۷). فرزند و نوادگان ابودلف، در اصفهان و فارس و دیگر مناطق، برای چند دهه قدرت داشتند (ابن حزم، ۱۴۱۸: ص ۳۱۳). به گفته ابوالفرج اصفهانی، برادر ابودلف (معقل بن عیسی) مردی جنگجو، شاعر و موسیقی دان بوده؛ اما همواره تحت الشعاع برادرش قرار گرفته است (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ج ۲۱، ص ۶۵؛ نویری، بی تا: ج ۴، ص ۲۳۶). برادر دیگرش (خرّبان بن عیسی)، نخستین فرد از این خاندان بود که در نوجوانی در بلاد جبل بر هارون الرشید شورید؛ ولی ناکام ماند و کشته شد (مافرخی، ۱۳۸۵: ص ۱۱۴).

۲. مذهب

ارتباط ابودلف با خلفای عباسی بسیار پررنگ دیده می شود. با این حال، گزارش های تاریخی حکایت از آن دارد که او از لحاظ مذهبی، شیعه بوده (ابن خلکان، بی تا: ج ۴، ص ۷۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۲۹۴) و در بیان اعتقاد مذهبی خود، استوار (نمازی شاهرودی، ۱۴۰۵: ج ۶، ص ۲۵۱) و بی پروا (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۴۷۵؛ ابن خلکان، بی تا: ج ۴، ص ۷۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۲۹۴) بوده است.^۴ برخی منابع نیز تصریح دارند عزل های متعدد او از قدرت^۵ ریشه در عقاید و رفتارهای او به نفع تشیع دارد (صفدی، ۱۴۱۹ق: ص ۲۲۳).

در منابع تاریخی، تصریح هایی مبنی بر پیروی او از فرقه امامیه وجود دارد. محمد بن حسن قمی، از نویسندگان قرن هفتم، به نقل از مناقب الطالبیین ابن مَرْدَوِیه (۴۱۰م) می نویسد:

«ابودلف مردی فاضل و معتقد به حق بود. او از دوستداران امیرمؤمنان و دشمن کسانی بود که با آن حضرت دشمنی می‌ورزیدند و در کشتن آنان درنگ نمی‌کرد. او از معتقدان به حضرت مهدی و از منتظران قیامش بود و برای این منظور، اسبی به سه هزار درهم خریده بود و آن را آماده، لجام بسته نگاه می‌داشت» (قمی، ۱۴۲۳ق: ص ۱۳).

این گزارش نشان می‌دهد به رغم وجود فرقه‌ها و مدعیان دروغین، او منتظر ظهور منجی واقعی بوده و در این باره عقاید انحرافی نداشته است. همچنین محمد بن حسن قمی، که خود شیعه اثناعشری است، او را پیرو «مذهب حق» معرفی کرده که نشان از تشیع امامی ابودلف دارد.

در گزارش دیگری نیز آمده است:

زمانی که ابودلف به بیماری مرگ گرفتار شد، اطرافیانش به سبب شدت بیماری، مردم را از دیدار با وی منع کردند. در یکی از روزها که بیماری اش اندکی فروکش کرد، از دربان خود پرسید: آیا کسی از روی نیاز به درگاه ما آمده است؟ پاسخ شنید: ده تن از شریفان [سادات علوی] که از خراسان رسیده‌اند. ابودلف آنان را فراخواند و با آنان مهربانی نمود. از احوال آنان، شهرهایشان و سبب آمدنشان پرسید. گفتند: اوضاع بر ما بسیار سخت شده بود و چون کرم و سخای تو را شنیدیم، روی به تو آوردیم. ابودلف به خزانه دار خود فرمان داد صندوقی را آورد. بیست کیسه که در هر یک هزار دینار بود، از آن بیرون کشید و به هر یک از آنان دو کیسه داد. سپس به صورت جداگانه به هر یک از آنان هزینه سفرش را نیز پرداخت و گفت: به کیسه‌های دینار دست نزید تا آنها را کامل و دست نخورده به خانواده‌هایتان برسانید و برای سفر از این مبلغ هزینه کنید. آن‌گاه گفت: هر یک از شما به خط خودش نام و نسبش را تا علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه، دختر پیامبر خدا، برای من بنویسد. سپس بنویسد: «ای پیامبر خدا، من در شهر خود دچار تنگدستی و

بدحالی شدم و روی به ابودلف عجلی آوردم. او دوهزار دینار به خاطر بزرگواری، طلب خرسندی و امید به شفاعت تو به من عطا نمود». پس هر یک از آنان این را نوشتند و اوراق را به او دادند. ابودلف به متولی کفن و دفن خود سفارش کرد پس از مرگ، آن اوراق را در کفن وی گذارد تا چون با پیامبر خدا دیدار کرد، آنها را به وی نشان دهد (ابن خلکان، بی تا: ج ۴، ص ۷۷-۷۸).

مهم تر آنکه، در منابع به نقل از او آمده است که هر کس ممحض در تشیع نباشد، زنازاده است (ابن خلکان، بی تا: ج ۴، ص ۷۷-۷۸). ابن خلکان و ابن کثیر دمشقی نیز او را شیعی و اهل غلو دانسته اند (ابن خلکان، بی تا: ج ۴، ص ۷۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۰، ص ۲۹۴). پیدا است که منظور از غلو، پیروی تام از امیرمؤمنان و ائمه علیهم السلام پس از ایشان است؛ تفسیری که مطابق با نظر اهل حدیث است و هرگز مراد غلو در عقاید نیست (عبد الحمید، ۱۴۲۴ق: ج ۲، ص ۴۳). همچنین دعبل، که شاعری متدین و شیعه ای سخت گیر بود، در دربار او رفت و آمد داشت و در اشعارش او را ستوده است (کاظم موسوی بجنوردی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۴۶۶، ذیل عنوان ابودلف عجلی).

فرزند ابودلف به نام «صَفَر» نیز از شیعیان و راویان امام جواد و امام هادی علیهم السلام بود. از صقر روایات متعددی مطابق فرهنگ شیعی در دست است که دلالت کامل بر تشیع عمیق او دارد؛ روایاتی همچون این موارد: بطلان عقیده به تجسم خداوند از زبان امام هادی و امام رضا علیهم السلام (شیخ صدوق، ۱۴۱۷: ص ۳۵؛ شیخ صدوق، بی تا: ص ۱۰۴؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۴: ج ۱، ص ۱۰۵)، شمارش امامان دوازده گانه شیعه (شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ص ۳۵۹؛ شیخ صدوق، ۱۳۶۱: ص ۱۲۳)، روایاتی در توصیف امام زمان عجل الله تعالی فرجه از زبان امام هادی و امام جواد علیهم السلام (شیخ صدوق، ۱۴۰۵: ص ۳۷۸) و همچنین حدیثی که صریحاً دلالت بر امامت ائمه پس از امام هادی علیهم السلام دارد که در این نص به امامت امام حسن عسکری علیه السلام و

حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف تصریح شده و آمده است که حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف زمین را پس از آنکه ظلم و جور آن را فراگرفت، پراز عدل و داد خواهد کرد (مامقانی، ۱۴۳۱: ج ۲، ص ۱۰۲)؛ و در آخر، سفارش به زیارت قبر امام رضا علیه السلام از زبان امام جواد علیه السلام (شیخ صدوق، ۱۴۱۷: ص ۶۸۴؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۲۹۳).

منابع، جایگاه و موقعیت سیاسی صقر را بیان نکرده اند؛ اما از برخی گزارش ها می توان چنین برداشت کرد که او رفت و آمد زیادی در دربار خلفا داشته و کارگزاران دربار نیز او را به خوبی می شناختند. براساس یک گزارش، شخصی به نام رازقی، که مسئولیت درباری متوکل را برعهده داشته، حتی از گرایش مذهبی او به «امامیه» اطلاع داشته است (شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ص ۳۹۵؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۵: ص ۳۸۲).^۶

براساس گزارش مرحوم کلینی، «عبدالعزیز بن ابی دلف» دومین حاکم این سلسله نیز از شیعیان امام عسکری علیه السلام است؛ چراکه یکی از شیعیان از ظلم او به امام عسکری علیه السلام پناه می برد و از حضرت، درباره او درخواست کمک می کند. پیدا است که اگر او اعتقادی به امام عسکری علیه السلام نداشت، نامه نگاری و درخواست این شیعه از امام برای کمک، بی معنا بود (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۵۱۳).

«یعقوب بن یزید»، کاتب ابودلف، از راویان ثقة شیعه است (طوسی، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۸۶۹). غلام ابودلف به نام «سعد» نیز از راویان احادیث امام رضا علیه السلام است و مسائلی به نقل از امام رضا علیه السلام از وی نقل شده است (نجاشی، ۱۴۱۶: ص ۱۷۹؛ برقی، ۱۳۴۲: ص ۱۷۰؛ ابن شهر آشوب، بی تا: ص ۵۴). مرحوم مامقانی می نویسد: «عبارت شیخ طوسی و نجاشی درباره سعد حاکی از امامی بودن اوست» (مامقانی، ۱۴۳۱: ج ۳، ص ۲۸۰-۲۸۱). با آنکه منابع بارها نام بستگان ابودلف را آورده اند، در میان آنان تنها به نام یکی از فرزندان او به نام «دلف» اشاره کرده اند که شیعه نبوده است. ابودلف نیز زمانی که شنید فرزندش آشکارا با امیرمؤمنان علیه السلام عداوت ورزیده، اعتراف کرد که او مولودی نامشروع بوده است.^۷

همچنین باید دانست از نسل ابودلف و طایفه عجلی‌ها، عالمانی امامی‌مذهب در قرن ششم می‌زیسته‌اند که «منتجب‌الدین» در کتاب الفهرست از آنان یاد کرده است (منتجب‌الدین، ۱۳۶۶: ص ۳۵، ۸۵، ۹۷، ۱۲۵).

۳. قلمرو

این دولت در اوج اقتدار خود توانست قلمرو خویش را از شرق تا «قم و دلیجان و اصفهان»، از جنوب تا «شهرهای شمالی استان خوزستان»، از غرب تا «کرمانشاه و خلوان» (در نزدیکی قصر شیرین)، و از شمال تا «ابهر و سلطانیه»، گسترش دهد. این مناطق، بخش قابل توجه از قلمرویی را شامل می‌شد که در منابع کهن با عبارت «عراق عجم» شناخته می‌شود.

۴. حاکمان

گفتنی است در برخی کتاب‌ها نام این سلسله، «بنی دلف» ثبت شده که گویا تسامح شده است. چون «دلف» نام فرزند «ابودلف» است که از نسل او کسی به قدرت نرسید؛ در نتیجه، کلمه «بنی دلف» شامل اعضای این دولت نخواهد شد. بر این اساس، در این نوشتار نام این دولت «خاندان ابودلف» ثبت شده است که صحیح‌تر به نظر می‌رسد. در این سلسله، پنج نفر به قدرت رسیدند که عبارت‌اند از:

۱-۴. ابودلف قاسم بن عیسی (۲۲۵-۲۲۶ ق)

«ابودلف قاسم بن عیسی بن إدريس بن مَعْقِل بن سَیَار» از قبيلة «بنی عجل بن لجیم» از اعراب عدنانی بود (سمعانی، ۱۳۸۲ ق: ج ۱۱، ص ۶۹؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴۹، ص ۱۳۱). واژه «دلف» بر وزن گهر به معنای لشکری است که هنگام کارزار، پیشروی کند (برقی، ۱۳۸۴: ج ۱، ص ۲۸؛ ابن خلکان، بی تا: ج ۴، ص ۷۸). منابع، ابودلف را حاکمی شجاع، قهرمان،

ادیب، بخشنده و بزرگ منش معرفی کرده‌اند که به دلیل همت بلند، اخلاق نیکو، سرودن اشعار ناب و داشتن آوازی خوش، جایگاه ویژه‌ای نزد خلفای عباسی داشت (نویری، بی‌تا: ج ۴، ص ۲۳۱). به گفته ابوالفرج اصفهانی، جایگاه ابودلف از نظر شجاعت و وجاهت در دربار پادشاهان و تسلط بر آوازخوانی و ادبیات عرب و سرودن شعر، آن گونه بود که بسیاری از هم قطارانش از آن محروم بودند (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا: ج ۸، ص ۳۹۴).

دیگر منابع نیز او را ستوده و از او این گونه یاد کرده‌اند: فرمانده، بزرگ و سرور خاندان خود (ابن ندیم، بی‌تا: ص ۱۳۰)، اهل جود و کرم (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۱۲، ص ۴۱۲؛ مزنی، ۱۴۰۶: ج ۲۳، ص ۴۰۳)، سواری شجاع و با ابهت، سیاست مداری مقتدر، کریمی ستوده و ولخرج، و شاعری نیکوسرا (ذهبی، ۱۴۱۳ (الف): ج ۱۰، ص ۵۶۳). ابن حجر هم می‌نویسد: «گزارش‌های مربوط به جود و کرم و همچنین شعر و شاعری وی مشهور و معروف است. او داستان‌هایی شنیدنی نیز با مأمون دارد» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴: ج ۸، ص ۲۹۴). ابن ندیم نیز او را صاحب تصنیفات متعدد، از جمله سیاست الملوك، البزاه والصيد، السلاح، النزه، الجوارح واللعب بها معرفی می‌کند (ابن ندیم، بی‌تا: ص ۱۳۰، ۳۷۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۰، ص ۲۹۴).

ابودلف نخستین فرمانروای خاندان ابودلف (۲۲۵-۲۸۴ ق) بود. او در سنین جوانی موفق شد اولین فرمان حکومتی خود را از هارون الرشید خلیفه عباسی بگیرد (ذهبی، ۱۴۱۳ (ب): ج ۱۶، ص ۳۳۲). سال دقیق این فرمان مشخص نیست. بنابراین با توجه به دوره خلافت هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ق) و همچنین جوان بودن ابودلف در ایام رسیدن به قدرت، باید وقوع این ماجرا را نزدیک به سال ۱۷۰ ق. دانست. قلمرو حکومتی او، محدوده «ولایت جبال» بود (مرزبانی، ۱۴۲۵ ق: ص ۲۶۱؛ زرکلی، ۱۹۸۹: ج ۵، ص ۱۷۹) و از سوی هارون مأمور شد آنجا را برای خلافت عباسی آرام کند (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴۹، ص ۱۳۱).

مَقَرّ حکومت وی نیز شهر «کرج ابودُلْف» بود (جعفریان، ۱۳۸۸: ج ۲ ص ۱۹۸)؛ شهری که امروزه هیچ اثری از آن بر جای نمانده است. در منابع، موقعیت این شهر در نزدیکی اراک فعلی، در شمال شرقی اصفهان و غرب همدان بیان شده است (سمعانی، ۱۳۸۲ق: ج ۱۱، ص ۶۶؛ لسترنج، ۱۳۶۴: ص ۲۱۳-۲۱۴). سمعانی می نویسد: «در زمان مهدی عباسی، عیسی بن ادریس عَجَلی [پدر ابودُلْف]، در این منطقه سکونت گزید» (سمعانی، ۱۳۸۲ق: ج ۱۱، ص ۶۶) و شروع به بنای این شهر نمود و دیوارهای دفاعی آن را بالا برد (ابن فقیه، ۱۴۱۶: ص ۵۲۹). این شهر بعدها توسط فرزندش (ابودُلْف قاسم بن عیسی) تکمیل و آباد شد (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۰، ص ۲۹۴). بنابراین، به نام «کرج ابودُلْف» شهرت یافت (ابن فقیه، ۱۴۱۶: ص ۵۲۹؛ جعفریان، ۱۳۸۰: ص ۲۴۴).

ابودُلْف به غیر از هارون، به خلفای متعدد عباسی همچون امین، مأمون، معتصم و واثق نیز خدمت کرد. او پس از هارون، با امین بیعت کرد و در نزاع میان امین و مأمون ابتدا به امین پیوست (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۸، ص ۳۹۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴۹، ص ۱۳۲-۱۳۳) و با شکست او، به خدمت مأمون درآمد. مأمون ابتدا بر او خشم گرفت؛ ولی سرانجام از او راضی شد و علاوه بر نقاطی که تحت تسلط داشت (ابن عبد ربّه، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۳۹)، امارت اصفهان تا قزوین را نیز به او داد (رافعی قزوینی، ۱۴۰۸: ج ۴، ص ۴۴-۴۵). ابودُلْف نیز از فرماندهان سپاه مأمون شد (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴۹، ص ۱۳۲-۱۳۳؛ زرکلی، ۱۹۸۹: ج ۵، ص ۱۷۹). در زمان معتصم نیز از فرماندهان بزرگ سپاه او و حاکم مناطق گوناگون از اصفهان تا قزوین و زنجان و مناطق اطراف آنها بود (ابن ابی اصیبعه، ۲۰۰۹: ج ۲، ص ۹۸). در این زمان، او به همراه «افشین خیزر بن کاووس» به جنگ بابک رفت و طایفه خرمیه را در جنگ نابود کرد (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴۹، ص ۱۳۰) و پس از این پیروزی، مورد حسد «افشین»، فرمانده خویش، قرار گرفت و تا آستانه مرگ نیز پیش رفت؛ اما معتصم

، خلیفه عباسی، از این موضوع اطلاع یافت و مانع شد (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ج ۸، ص ۳۹۵-۳۹۶).

ابن عساکر از ولایت او بر دمشق در ایام معتصم خبر داده و آورده است: «پس از مدتی خلیفه بر ابودلف غضب کرد و عبدالله بن طاهر را به جای او نشانند و دستور داد اموال او را نیز بگیرند. عبدالله بن طاهر واسطه شد و به وسیله ولایت دمشق ابودلف را از منطقه جبل دور کرد تا آب ها از آسیاب بیفتد» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴۹، ص ۱۳۰-۱۳۱). ارتباط ابودلف با «وائق» بیشتر مربوط به مجالسی بود که در آن به شعرخوانی و غنا پرداخته می شد (نویری، بی تا: ج ۴، ص ۲۳۱-۲۳۲).

سرانجام، ابودلف در سال ۲۲۵ ق. از دنیا رفت (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۱۲، ص ۴۱۸؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴۹، ص ۱۴۹). از زمان مرگ او تا سال ۲۵۲ ق. خبری از خاندان او در منابع تاریخی دیده نمی شود. چه بسا علت این مسئله آن باشد که فرزندان او از لحاظ سیاسی و جایگاه اجتماعی و قدرت نتوانستند نزد خلفا جای او را بگیرند. برخی تحقیقات معاصر نیز علت این امر را ظهور ترکان در عصر خلافت وائق و متوکل عباسی و قدرت یافتن آنان پس از متوکل دانسته اند که باعث شد دیگر عناصر، از جمله ایرانیان و اعراب حضور ملموسی در هرم قدرت نداشته باشند.

۴-۲. عبدالعزیز بن ابودلف (۲۵۲-۲۵۷ ق)

با قدرت یافتن ترک ها و ضعف خلافت عباسی، حکومت های مستقل در سرتاسر مناطق تحت نفوذ خلافت عباسی به وجود آمد که برای نمونه می توان به صفاریان در منطقه سیستان و کرمان، و حکومت احمد بن طولون در مصر و سپس شام اشاره کرد. در سال ۲۵۲ ق. و در چنین اوضاعی بود که «عبدالعزیز بن ابودلف» توانست بار دیگر قدرت را در محدوده جبال به دست گیرد. در آن زمان رسم بود که حکومت های محلی برای مشروعیت یافتن، خلعتی را نزد خلیفه عباسی می فرستادند. عبدالعزیز نیز در سال ۲۵۲ ق. چنین کرد (طبری، ۱۳۸۷ ق: ج ۹، ص ۳۷۲؛ ابن اثیر،

۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۱۷۶؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۳۷۰) و مشروعیت یافت؛ اما خیلی زود از طاعت خلیفه خارج شد (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۱، ص ۱۲). خلیفه «المعتز» عباسی هم طی حکمی، ولایت منطقه جبال به همراه اصفهان را به شخصی به نام «موسی بن بُغا» سپرد. او نیز سپاهی را به فرماندهی «مُفْلِح» به سوی «عبدالعزیز بن ابودُلَف» فرستاد. عبدالعزیز به همراه سپاهی متشکل از بیست هزار نفر به جنگ مفلح رفت. آنان در رجب سال ۲۵۳ق. اطراف شهر همدان روبه روی یکدیگر قرار گرفتند و به رغم فزونی لشکر عبدالعزیز، آنان شکست سختی از لشکریان مفلح خوردند، عبدالعزیز گریخت و تعداد زیادی از سپاهیان کشته شدند (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۹، ص ۳۷۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۱۷۸؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۲۷۱).

عبدالعزیز بار دیگر سپاهی را برای جنگ با مفلح آماده کرد و در کرج به انتظار او نشست. دو سپاه در رمضان همان سال به جنگ با یکدیگر پرداختند که باز هم عبدالعزیز شکست خورد، شهر کرج سقوط کرد و او به قلعه ای به نام «زُز»^۸ گریخت. نتیجه این شکست برای دولت ابودُلَف فاجعه آمیز بود. تعداد زیادی از سپاهیان کشته شدند. مفلح وارد شهر کرج شد و بسیاری از خاندان ابودُلَف، از جمله زنان این خاندان و مادر عبدالعزیز و بزرگان و سرشناسان را به اسارت گرفت. او همچنین هفتاد بار شتر از سرهای مردم این شهر را به سامرا فرستاد (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۹، ص ۳۷۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۱۷۸؛ ذهبی، ۱۴۱۳ (ب): ج ۱۹، ص ۱۰-۱۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۱، ص ۱۲)؛ سپس به سوی شهرهای قم و ری به راه افتاد.

از سوی دیگر، عبدالعزیز پس از استقرار در قلعه «زُز» به منظور تحت فشار قرار دادن خلافت عباسی، فرزندش، دُلَف، را به سوی اهواز فرستاد. او نیز بر شهرهای اهواز، شوشتر و جندی شاپور تاخت و پس از جمع آوری صد هزار دینار به نزد پدر بازگشت (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۹، ص ۳۸۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۱۹۰). در همین اثنا بود که لشکریان ترک حاضر در سامرا به رهبری «صالح بن وصیف»، بر خلیفه عباسی، المعتز بالله، شورش کردند. مادر

خلیفه به وسیله نامه‌ای از «موسی بن بغا»، که به همراه فرمانده‌اش مفلح به ری رسیده و در آنجا اقامت گزیده بود، کمک خواست؛ اما پیش از آنکه آنان بتوانند خود را به سامرا برسانند، خلیفه به قتل رسید (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۳۷۲). با حرکت «موسی بن بغا» به سمت بغداد، اوضاع بار دیگر در اختیار عبدالعزیز قرار گرفت. گزارش‌های معدودی حکایت از رفتارهای نامناسب او دارد؛^۹ اما تاریخ هیچ‌گونه سخنی از ادامه حیات، فعالیت‌ها و چگونگی مرگش در اختیار ما قرار نداده است.

۳-۴. دُلف بن عبدالعزیز بن ابودُلف (؟-۲۶۵ق)

نامشخص بودن سرنوشت پدرش، تاریخ دقیق به قدرت رسیدن او را نیز نامعلوم کرده است. به نظر می‌رسد «دُلف»، پس از رسیدن به قدرت، توانسته باشد بر بیشتر مناطق جبال مسلط شود. گزارش‌های اندک برجای مانده از وی، حکایت از حضور یا تسلط او بر «اصفهان، قزوین و دینور» دارد.

در منابع تاریخی آمده است که در سال ۲۶۴ق. حاکم منطقه حلوان، به نام «ابن دیرانی» به قصد تصرف «دینور» به این منطقه حمله کرد؛ اما «دُلف» با کمک یکی از هم‌پیمانانش به نام «ابن عیاض» موفق به شکست ابن دیرانی و تصرف اموال او و برخی مزارع و ذخایر او شد (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۹، ص ۵۳۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۱، ص ۳۶). گزارشی دیگر حکایت از حضور او در قزوین برای آبادانی سرزمین‌های این منطقه دارد. او بدین منظور، اقدام به ساخت سدی در این منطقه، به نام «دهل بندهو» یا «دُلف بند» کرد (رافعی قزوینی، ۱۴۰۸: ج ۱، ص ۴۹). در سال ۲۶۵ق. او به وسیله یکی از اطرافیان خود به نام «قاسم بن ممه» در شهر اصفهان مورد حمله ناگهانی قرار گرفت. هرچند یاران دلف به کمک او شتافتند و بی‌درنگ قاسم را کشتند، دلف در این ترور جان باخت و برادرش، احمد بن عبدالعزیز، جانشین او شد (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۹، ص ۵۴۳).^{۱۰}

۴-۴. احمد بن عبدالعزيز بن ابودلف (۲۶۵-۲۸۰ق)

دوران حکومت او مصادف با ضعف خلافت عباسی بود. این مسئله به پیدایش قدرت‌های محلی متعددی در سراسر شرق قلمرو قلمرو خلافت عباسی انجامیده بود که دولت کوچک «خاندان ابودلف» را نیز تهدید می‌کردند. برای نمونه، «عمرو بن لیث صفاری» (م ۲۸۹ق) که از سوی خلیفه بغداد قدرت را در خراسان، اصفهان، فارس، سند، سیستان و برخی مناطق دیگر دست داشت (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۳، ص ۳۹۸؛ زرکلی، ۱۹۸۹: ج ۵، ص ۸۴)، از امارت اصفهان خلع و به جای او «احمد بن عبدالعزيز بن ابی دلف» گماشته شد (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۳۹۸). این مسئله خوشایند عمرو بن لیث قرار نگرفت؛ از این رو به سوی اصفهان لشکر کشید و به جنگ «احمد بن عبدالعزيز» رفت و او را شکست داد؛ با این حال، مجدداً قدرت را در منطقه جبال به او سپرد،^۱ به شرط آنکه خراج را به جای بغداد، نزد حاکم صفاری بفروستد (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۹، ص ۵۴۹؛ ابوعلی مسکویه رازی، ۱۳۷۶: ج ۴، ص ۴۵۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۳۳۳). فرستادن خراج نزد حاکم صفاری خشم خلافت عباسی را برانگیخت و سبب لشکرکشی به سوی احمد بن عبدالعزيز شد تا اصفهان را از او بازپس گیرد. این جنگ در سال ۲۶۶ق. رخ داد و فرماندهی سپاه خلافت عباسی به عهده شخصی به نام «کتمر» بود؛ اما او نتوانست در مقابل سپاهیان احمد مقاومت کند و شکست خورد و به بغداد گریخت (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۹، ص ۵۵۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۳۳۵). خلیفه بار دیگر در سال ۲۶۷ق. سپاهی را به سرکردگی یکی از فرماندهان ترک خود به نام «کیغَلغ» به جنگ احمد بن عبدالعزيز فرستاد. احمد ابتدا از او شکست خورد و همدان را از دست داد؛ اما پس از مدتی موفق شد او را شکست دهد و بر همدان مسلط شود (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۹، ص ۵۷۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۳۶۲؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۲۸).

در سال ۲۶۸ق. عمرو بن لیث شخصی را نزد احمد بن عبدالعزيز فرستاد تا خراج را از او دریافت کند. فرستاده، با مال بسیار نزد عمرو بن لیث بازگشت. آن اموال عبارت بودند از:

سیصد هزار دینار، پنجاه مَن مُشک، پنجاه مَن عنبر، دویست مَن عود، ظروفی از طلا و نقره، چهارپایان، غلامانی به قیمت صد هزار دینار و موارد دیگر (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۳۷۱؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۱۶-۴۱۷). عمرو بن لیث نیز بخشی از آن اموال را نزد «موفق»، برادر خلیفه عباسی، که قدرت را در اختیار گرفته بود،^{۱۳} فرستاد. این کار باعث ایجاد مشکل برای احمد بن عبدالعزیز شد؛ چراکه اطلاع خلیفه از ارسال این همه اموال از سوی احمد بن عبدالعزیز برای عمرو بن لیث، و نه برای خلافت عباسی، خشم او را برانگیخت و موجب لشکرکشی مجدد خلیفه به فرماندهی «اذکو تکین بن اساتکین» به سوی احمد بن عبدالعزیز در سال ۲۶۸ق. شد. این فرمانده برخلاف دو فرمانده قبل موفق شد احمد را شکست دهد و شهر قم را به تصرف خود درآورد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۳۷۱).

در سال ۲۷۱ق. رخدادهای گوناگون سبب تیره شدن روابط خلیفه عباسی با عمرو بن لیث صفاری شد؛ به گونه ای که خلیفه، حاجیانی را که پس از اعمال مناسک به شهرهای خود بازمی گشتند، در بغداد گرد هم آورد و به آنها اعلام کرد که عمرو را از حکومت عزل کرده است. همچنین به آنان دستور داد در شهرهای خود، بر سر منبرها عمرو را لعن کنند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۴۱۴؛ طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۱۰، ص ۷؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۱۷؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۴، ص ۴۲۶). سپس طی نامه ای از احمد بن عبدالعزیز خواست به جنگ عمرو بن لیث برود و دست او را از اصفهان و ری کوتاه کند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۴۱۶). جنگ میان احمد و عمرو از طلوع آفتاب آغاز شد و هنگام ظهر، با شکست لشکر عمرو پایان یافت (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۴، ص ۴۲۶-۴۲۷).^{۱۴}

در سال ۲۷۳ق. بار دیگر بین احمد بن عبدالعزیز و عمرو بن لیث جنگ درگرفت. منابع، تنها به وقوع این جنگ اشاره کرده اند؛ اما از علت، محل وقوع و نتیجه آن سخنی به میان نیاورده اند (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۱۰، ص ۱۲).

در سال ۲۷۸ ق. «ماذرائی»، کاتب یکی از فرماندهان ترک به نام «اذکوتکین»، که پیش از این به او اشاره شد، در نامه‌ای به «موفق»، برادر خلیفه عباسی، نوشت: «اذکوتکین در منطقه جبال ثروت بسیار سرشاری دارد که اگر به اینجا بیایی، می‌توانی آن را از آن خود کنی». این مسئله سبب حرکت «موفق» برادر خلیفه عباسی، به همراه لشکرش به سوی منطقه جبال شد؛ اما در آنجا اثری از مالی که به او خبر داده بودند، نیافت. «موفق» برای آنکه دست خالی برنگردد، به سوی مناطق تحت نفوذ احمد بن عبدالعزیز لشکر کشید. او ابتدا به کرج و از آنجا به اصفهان رفت. احمد، که متوجه آمدن «موفق» شد، به همراه لشکرش شهر را ترک کرد و کاشانه خویش را به همراه لوازم زندگی، برای «موفق» و لشکریان او باقی گذاشت تا هنگام حضور در شهر از آنها استفاده کنند (طبری، ۱۳۸۷ ق: ج ۱۰، ص ۱۶؛ ابوعلی مسکویه رازی، ۱۳۷۶: ج ۴، ص ۴۸۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق: ج ۷، ص ۴۳۶). «موفق» این اقدام او را نشانه وفاداری و تسلیم در برابر خلافت دانست و بدون آنکه متعرض شهر شود، به سوی مرکز خلافت بازگشت.

احمد تا پایان عمر «معتمد»، خلیفه عباسی، و برادرش (موفق)،^۴ حاکم منطقه جبال باقی ماند و پس از آنان، خلیفه جدید عباسی (معتضد) نیز نه تنها او را حاکم منطقه جبال باقی گذاشت؛ بلکه منطقه ری تا گرگان را به قلمرو او افزود. این مطلب را می‌توان از دستور «معتضد» به احمد بن عبدالعزیز برای مقابله با «رافع بن هرثمه» و اخراج وی از محدوده ری به دست آورد. «رافع بن هرثمه» حاکم منطقه ری بود؛ اما از پرداخت خراج به دستگاه خلافت امتناع ورزید. خلیفه نیز دستور جنگ و اخراج او را از آن منطقه صادر کرد. احمد بن عبدالعزیز موفق شد در سال ۲۷۹ ق. «رافع» را شکست داده، بر ری مسلط شود و او را تا گرگان عقب براند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق: ج ۷، ص ۴۳۱؛ طبری، ۱۳۸۷ ق: ج ۱۰، ص ۳۱؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ ق: ج ۱۲، ص ۳۳۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق: ج ۷، ص ۴۵۷)؛ اما طولی نکشید که احمد بن

عبدالعزیز در سال ۲۸۰ ق. درگذشت (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق: ج ۷، ص ۴۵۷؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۴، ص ۴۲۷).

او به سادات احترام می‌گذاشت. در این باره آمده است:

«اول کسی که از سادات رضویه که از کوفه به قم آمد، "ابوجعفر موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر" بود. وی در سنهٔ ست و خمسین و مائین از کوفه به قم آمد و به قم مقام کرد و پیوسته بُزْغ بر روی فروگذاشتی تا آن‌گاه که عرب قم به او پیغام فرستادند که تو را از مجاورت و همسایگی ما بیرون می‌باید رفتن. پس ابوجعفر موسی بن محمد از قم به کاشان رفت. چون به کاشان رسید، احمد بن [عبدال] عزیز بن دلف العجلی او را اکرام کرد و ترحیب نمود و خلعت‌های بسیار و بارگیرهای نیکو و چندین تجمل بدو بخشید و مقرر گردانید که هر سال یک هزار مثقال طلا با یک سر اسب مسرّج به او دهد» (قمی، بی‌تا: ص ۲۱۵-۲۱۶).

احمد، کینهٔ عباسیان را در دل می‌پروراند و امید داشت سلسلهٔ عباسیان به دست او سقوط کند. ابن ندیم می‌گوید:

«احمد، مردی اهل فلسفه و ماهر در نجوم و نژادپرست و کینه‌توز نسبت به دولت اسلام [عباسیان] بود. او ادعا داشت که براساس قواعد فلکی، در قرن هشتم، حکومت به ایرانیان خواهد رسید و بر همین اساس می‌گفت: امیدوارم من زمینه‌ساز این تحول باشم. دارایی‌اش فراوان [بود] و همت و فراستی بالا داشت» (ابن ندیم، بی‌تا: ص ۲۴۰).

۴-۵. عمر بن عبدالعزیز بن ابودلف (۲۸۰-۲۸۴ ق)

پس از مرگ «احمد»، برادرش (عمر بن عبدالعزیز) به حکومت رسید (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق: ج ۷، ص ۴۶۴). این مسئله مورد قبول سایر برادران، «بکر» و «حارث»، قرار نگرفت و منجر به ایجاد

نزاع میان آنان شد. در این میان، مخالفت «بکر بن عبدالعزیز» با حاکم جدید، بیش از برادر دیگر بود. حاصل این نزاع‌ها ضعف خاندان ابودلف و حمله حکومت‌های هم‌جوار به آنان بود (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۱۰، ص ۳۳). «رافع بن هرثمه» با اطلاع از مرگ احمد و ایجاد اختلاف میان دولتمردان «ابودلف» در سال ۲۸۰ق. به ری حمله کرد و موفق به شکست سنگین دولت «ابودلف» و تصرف مجدد ری شد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۴۵۷؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۴، ص ۴۲۷). در این جنگ تعداد زیادی از طرفداران دولت «ابودلف» کشته شدند؛ به گونه‌ای که ضربه سنگینی به این سلسله وارد شد و آنان مجبور شدند به اصفهان عقب‌نشینی کنند. «رافع بن هرثمه» به دنبال آنان به اصفهان لشکر کشید و آنجا را نیز تصرف کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۴۵۷-۴۵۸). به دلیل نزاع به وجود آمده بر سر قدرت و در پی آن، شکست دولت ابودلف از رافع بن هرثمه، «معتضد»، خلیفه عباسی، نیز حاضر نشد حکومت «عمر بن عبدالعزیز» را به رسمیت بشناسد (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۱۰، ص ۳۳). این مسئله سبب شد برادران نیز حکومت عمر را به رسمیت نشناسند و ضعف این سلسله سرعت بیشتری یابد.

اما اوضاع برای مدت کوتاهی به نفع «عمر بن عبدالعزیز» تغییر یافت. «رافع بن هرثمه» از سوی حکومت‌های هم‌جوارش تهدید شد. او نیز صلاح را در صلح با برخی از آنان دید تا بتواند با آسودگی بیشتری به نزاع با سایر مخالفان پردازد. از این رو رافع با «عمر بن عبدالعزیز» صلح کرد و از اصفهان خارج شد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۴۵۷-۴۵۸). «عمر بن عبدالعزیز» پس از تسلط بر اصفهان و مناسب شدن اوضاع، بر ضد «معتضد» که حکومت آنان را تأیید نکرده بود، قیام کرد. این کار باعث خشم عباسیان شد. «ابن ابی الساج»، (حاکم منطقه‌ای کوچک در نواحی قنسرین، فرات و رهبه در محدوده کشور عراق امروزی که همواره در صدد افزایش قلمرو خود بود) از فرصت عدم تأیید حکومت «خاندان ابودلف» از سوی خلیفه عباسی استفاده کرد و در سال ۲۸۱ق (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۴، ص ۳۹۷)^{۱۵}

لشکری را به فرماندهی خادمش به نام «وسیط» به قصد تصرف منطقه جبال به سوی «عمر بن عبدالعزیز» فرستاد (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۴، ص ۱۵۷). وسیط از عمر شکست خورد و به محدوده عراق گریخت (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۴۶۷). این مسئله سبب شد تا خود خلیفه در همان سال ۲۸۱ ق. به سوی «عمر بن عبدالعزیز» لشکرکشی کند. لشکر خلیفه از بغداد تا «دینور» پیش آمد؛ اما به دلیل تورم شدید و افزایش قیمت کالاها، خلیفه عباسی در تأمین آذوقه به شدت دچار مشکل شد (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۱۰، ص ۳۶؛ ابوعلی مسکویه رازی، ۱۳۷۶: ج ۴، ص ۴۹۶) و به ناچار از درِ سازش با دولت «ابودلف» درآمد و حکومت مناطق اصفهان، نهاوند و کرج را به «عمر بن عبدالعزیز» داد و به این صورت آنان را دوباره مطیع خود کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ج ۱۲، ص ۳۳۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۴۶۷؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۳۷۰؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۴، ص ۱۵۷؛ ذهبی، ۱۴۱۳ (ب): ج ۲۱، ص ۶؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۱، ص ۷۱). معتضد همچنین حکومت مناطق ری، قزوین، زنجان، ابهر، قم، همدان و دینور را به فرزندش، علی بن معتضد، واگذار کرد و به این شکل مناطق تحت نفوذ «عمر بن عبدالعزیز» را عملاً در محاصره فرزندش قرار داد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ج ۱۲، ص ۳۳۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۴۶۷؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۳۷۰) تا دولت «ابودلف» را به صورت کامل زیر نظر داشته باشد.

با بهتر شدن اوضاع در سال ۲۸۲ ق. خلیفه عباسی دوباره به منطقه جبال لشکر کشید و با این کار نشان داد سازش سال قبل او با دولت ابودلف از روی ناچاری بوده است. حقیقت این لشکرکشی، تصرف اموال و گنجینه‌های موجود در منطقه جبال بود. از این رو خلیفه عباسی تا «کرج ابودلف» پیش آمد. «عمر بن عبدالعزیز»، که توانایی مقابله با خلیفه را در خود نمی‌دید، از مقابل لشکریان خلیفه عقب نشست (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ج ۱۲، ص ۳۴۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۴۷۳؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۵).

منابع، سخن از گوهری ارزشمند دارند که در خزاین دولت «ابودلف» نگهداری می‌شد و

چون خلیفه پس از ورود به شهر و غارت اموال «عمر بن عبدالعزیز» و خزاین او، آن گوهر را نیافت، پیکری سوی عمر فرستاد و آن را مطالبه کرد. «عمر بن عبدالعزیز» نیز از ترس آنکه مبادا خلیفه برای آن گوهر به دیگر مناطق آنان لشکرکشی کند، آن گوهر را تسلیم فرستادگان خلیفه کرد و او نیز به بغداد بازگشت (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ج ۱۲، ص ۳۴۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۴۷۳؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۵).

«عمر بن عبدالعزیز» که هم بخش هایی از مناطق تحت حکومتش، و هم اموالش را به دستور خلیفه از دست داده بود، با بازگشت خلیفه به بغداد، به مخالفت با عباسیان پرداخت. خلیفه نیز وزیرش، عبیدالله بن سلیمان، را به همراه «بدر» (فرمانده لشکریانش) به سوی «عمر بن عبدالعزیز» فرستاد. برادر «عمر بن عبدالعزیز» به نام «بکر بن عبدالعزیز» که از سوی برادرش، حکومت اصفهان را در اختیار داشت، وقتی از لشکرکشی عباسیان اطلاع یافت، به امید آنکه جای برادرش را بگیرد، به اردوگاه آنان پیوست و آنان نیز در مقابل، حکومت مناطق تحت سلطه عمر بن عبدالعزیز را در سال ۲۸۳ق. به «بکر بن عبدالعزیز» دادند، به این شرط که به جنگ برادرش، عمر بن عبدالعزیز، برود (طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۱۰، ص ۴۷؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۵). این اقدام موجب فروپاشی قلمرو و قدرت «خاندان ابودلف» شد؛ چراکه «عمر بن عبدالعزیز»، منطقه اصفهان - که تحت سلطه بکر بود - و همچنین نیروهای نظامی و گروهی از مردم جبال را - که از هواداران بکر به شمار می رفتند - از دست داد.

شرایط به وجود آمده باعث شد «عمر بن عبدالعزیز» چاره ای جز تسلیم نداشته باشد. بنابراین به لشکرگاه رفت و از وزیر «عبیدالله بن سلیمان» و «بدر»، فرمانده لشکر خلیفه، درخواست امان کرد. آنان او را اکرام کرده و امان دادند. حکم حکومتی «بکر بن عبدالعزیز» را نیز از او پس گرفتند و گفتند: «این حکم مربوط به زمانی بود که برادرت داعیه مخالفت داشت و اکنون که به اطاعت خلیفه بازگشته، دیگر این حکم اعتبار ندارد» (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۴۷۹). فرستادگان خلیفه به جای «بکر بن عبدالعزیز»، شخصی را به نام «عیسی النوشری»

به حکومت اصفهان گماردند (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۵). سپس هر دو برادر را با خود به سوی بغداد بردند تا خلیفه، خود درباره حکومت آنان بر منطقه جبال حکم کند. بکر که هوای تصرف کل جبال را در سر می‌پروراند، ولی حالا حتی همان منطقه اصفهان را نیز از دست داده بود، در میانه راه گریخت؛ اما عمر به همراه فرستادگان خلیفه به بغداد رفت (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۵؛ ابوعلی مسکویه رازی، ۱۳۷۶: ج ۴، ص ۵۰۵). معتضد نیز به مردم و فرماندهانش دستور داد به استقبال عمر بروند و به خوبی از او استقبال کنند. خود نیز در قصر به عنوان استقبال از او جلوس کرد و وقتی عمر بر او وارد شد، او و همراهانش را اکرام کرد و خلعت بخشید (طبری، ۱۳۸۷: ج ۱۰، ص ۴۹؛ ابوعلی مسکویه رازی، ۱۳۷۶: ج ۴، ص ۵۰۵). خلیفه همچنین یکی از منازل شهر را که در کنار رودخانه بغداد بود، برای سکونت او آماده ساخت و او را آنجا اسکان داد (ابوعلی مسکویه رازی، ۱۳۷۶: ج ۴، ص ۵۰۵). به نظر می‌رسد این اسکان در مرکز خلافت عباسی و زیر نظر خلیفه، پایان عمر سیاسی اوست؛ زیرا از این پس دیگر هیچ خبری از احوال او در تاریخ نیامده است.

اما بکر که گریخته بود، به اهواز رفت. خلیفه که از موضوع اطلاع یافت، «وصیف» را، که پیش‌تر به نام او اشاره کردیم، برای دستگیری او فرستاد. وصفی، بکر را تا محدوده فارس تعقیب کرد؛ اما بکر که توان مقابله با او را در خود و همراهانش نمی‌دید، شبانه به سوی اصفهان گریخت و وصفی با دست خالی به بغداد بازگشت (ابوعلی مسکویه رازی، ۱۳۷۶: ج ۴، ص ۵۰۵؛ طبری، ۱۳۸۷: ج ۱۰، ص ۴۷). این بار «عیسی النوشری» که از سوی عباسیان به جای «بکر بن عبدالعزیز» حاکم اصفهان شده بود، در اواخر سال ۲۸۳ ق. مأمور جنگ با بکر شد. ابتدا «بکر بن عبدالعزیز»، حاکم جدید اصفهان را شکست داد (طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۴۷-۴۸؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۵). اما اندکی بعد و در اوایل سال ۲۸۴ ق. حاکم اصفهان با لشکری قوی‌تر به بکر حمله کرد و او را به سختی شکست داد و تعداد زیادی از نیروهای او را کشت (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۷، ص ۴۸۴؛ ذهبی، ۱۴۱۳ (ب): ج ۲۱، ص ۱۶؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸:

ج ۳، ص ۴۳۵). بکر پس از این شکست به طبرستان گریخت و مدتی بعد در سال ۲۸۵ ق (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۶) به وسیله حاکم آن دیار مسموم شد. معتضد چنان از خبر مرگ او خوشحال شد که به پیکی که خبر کشته شدن او را آورده بود، هزار دینار جایزه داد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۷، ص ۴۸۴؛ ذهبی، ۱۴۱۳ (ب): ج ۲۱، ص ۱۳۵).

«حارث» با کنیه «ابولیلی» آخرین فرزند «عبدالعزیز بن ابودلف» بود که برای بازگرداندن قدرت به خاندانش تلاش کرد. برادرش «عمر بن عبدالعزیز» او را در قلعه ای زندانی کرده بود.^{۱۶} او پس از اطلاع از وقایع رخ داده برای برادرانش، زندانبانش را کشت و با همراه کردن اهالی قلعه و برخی اقوام دیگر با خود، به سوی اصفهان لشکر کشید؛ اما در جنگ با «عیسی النوشری»، حاکم جدید اصفهان، بر اثر اصابت تیر کشته شد. سر او را ابتدا به اصفهان و سپس به بغداد فرستادند (طبری، ۱۳۸۷: ج ۱۰، ص ۶۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۷، ص ۴۸۸؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۵-۴۳۶). برادرش، عمر بن عبدالعزیز، در بغداد سر او را از خلیفه گرفت و دفن نمود (طبری، ۱۳۸۷: ج ۱۰، ص ۶۷). این آخرین حرکت سیاسی و نظامی خاندان «ابودلف» بود و با این شکست، دوره حکومتی این سلسله به صورت کامل پایان یافت.

نتیجه گیری

«خاندان ابودلف» سلسله ای عرب تبار بودند که در «حیره» می زیستند. با گسترش اسلام، ساکن کوفه شدند و گرایش شیعی یافتند. بزرگان این خاندان، در بیان اعتقاد مذهبی خود استوار و بی پروا بودند و در کشتن دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام درنگ نمی کردند. آنان برای یافتن پایگاهی برای مبارزه با بنی امیه رهسپار ایران شدند و در نزدیکی شهر «اراک» امروزی سکونت گزیدند و به غارت کاروان هایی پرداختند که از سوی حاکمان مناطق گوناگون ایران به دربار امویان فرستاده می شد. با شروع دعوت عباسیان، ابتدا به آنان پیوستند؛ اما در ادامه از آنان جدا شدند، گاه به دشمنی با آنان می پرداختند و گاه که توان مبارزه با آنان را در خود نمی دیدند

از آنان اطاعت می کردند؛ اما در دل سودای نابودی آنان را داشتند. «خاندان ابودلف» توانستند در سال ۲۲۵ ق «نخستین دولت امامی مذهب» را در ایران به وجود آورند. پنج حاکم این سلسله به نام های: «ابودلف قاسم بن عیسی؛ عبدالعزیز بن ابودلف؛ دلف بن عبدالعزیز؛ احمد بن عبدالعزیز و عمر بن عبدالعزیز» در مجموع، نزدیک به شش دهه تا سال ۲۸۴ ق. حکومت کردند. این دولت در اوج اقتدار خود موفق شد از شرق، قم، دلیجان و اصفهان، از جنوب شهرهای شمالی استان خوزستان، از غرب کرمانشاه و خلوان (تانزدیکی قصر شیرین)، و از شمال تا اهر و سلطانیه، گسترش یابد. سرانجام اختلاف های درون خاندانی و حملات عباسیان، سبب سقوط آنان شد.

پی نوشت ها

۱. در مقابل، اصطلاح عام امامیه، نام عموم فرقه هایی است که به نص جلی، علی بن ابی طالب علیه السلام را جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می دانند و معتقدند که امامت در فرزندان علی علیه السلام باقی است و دنیا هیچ گاه از امام خالی نیست و منتظرند یکی از علویان در آخرالزمان ظهور و دنیا را پر از عدل و داد کند (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۴: ج ۱۰، ص ۱۵۸، مدخل امامیه).
۲. منطقه «جبال» شامل «همدان، دینور، اصفهان، قم، کاشان و ری» بوده است (مقدسی، ۱۴۱۱: ص ۳۸۴).
۳. گفتنی است که منابع، اقوال گوناگونی درباره علت و چگونگی زندانی شدن او نقل کرده اند (بلاذری، ۱۹۸۸: ص ۳۰۶؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۵، ص ۴۱)؛ اما با توجه به مطالب ارائه شده، قول اشاره شده (ابن رسته، ۱۸۹۲: ص ۲۰۷) نزدیک تر به واقع به نظر می رسد.
۴. با این همه یکی از محققان معاصر درباره تشیع او می نویسد: «تشیع وی بیش از همه، به معنای داشتن نوعی موالات نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود» (جعفریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ص ۲۰۲).
۵. برای نمونه بنگرید: در عصر هارون: ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴۹، ص ۱۳۱؛ در عصر معتصم: ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴۹، ص ۱۳۱؛ تأخیر در عمل به دستور مأمون: ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴۹، ص ۱۳۱.

۶. خزاز قمی این واقعه را به خود متوکل نسبت می‌دهد که درست به نظر نمی‌رسد (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ص ۲۸۹).

۷. «هو والله لَزَّيْه وَحَيَّضَه...» (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۴۷۵؛ ابن خلکان، بی تا: ج ۴، ص ۷۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۰، ص ۲۹۴؛ تستری، ۱۴۱۹ق: ج ۴، ص ۲۹۴).

۸. یاقوت حموی می‌نویسد: «ولایتی است در ناحیه‌ای به نام لالستان از توابع اصفهان. این ولایت بین اصفهان و کوه‌هایی موسوم به «لُر» قرار گرفته است» (حموی، ۱۹۹۵: ج ۳، ص ۱۴۰).

۹. کلینی می‌نویسد: «محمد بن حجر طی نامه‌ای به امام عسکری علیه السلام از عبدالعزیز بن دلف و یزید بن عبدالله شکایت کرد. امام در پاسخ نامه او نوشت: نگران عبدالعزیز نباش که از دست او راحت شدی؛ ولی تو و یزید در محضر خداوند جلسه‌ای خواهید داشت. پس از نامه امام، عبدالعزیز جان باخت؛ ولی یزید بن عبدالله، محمد بن حجر را کشت (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۵۱۳). همچنین به گفته ابوالفرج اصفهانی، «محمد بن احمد بن محمد بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین» از ساداتی بود که به دستور عبدالعزیز بن ابی دلف گردنش را در محله آبه در میان قم و ساوه زدند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۸۵ق: ص ۴۴۱). صاحب‌المجدی این اتفاق را در زمان معتمد عباسی گفته است. محمد بن احمد او را سوگند داد به حرمت جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را نکشد؛ اما عبدالعزیز بن دلف اعتنایی نکرد و محمد را کشت (قمی، بی تا: ص ۲۳۱).

۱۰. گفتنی است که ابن اثیر (۱۳۸۵ق: ج ۷، ص ۳۲۷) و ابن کثیر (۱۴۰۷: ج ۱۱، ص ۳۷) نام او را «قاسم بن مه‌اه» ثبت کرده‌اند.

۱۱. منابع به‌طور دقیق مشخص نکرده‌اند که آیا «احمد بن عبدالعزیز» این درخواست را از «عمرو بن لیث» کرده، یا اینکه عمرو به‌منظور جلب متحدانی در داخل ایران و در برابر قدرت خلافت عباسی دست به چنین اقدامی زده است؛ اما در مجموع، به نظر می‌رسد عمرو با این عمل می‌خواست خود را هم‌عَدْل خلافت عباسی در عزل و نصب حاکمان نشان دهد و به خلیفه بفهماند اگر حکومت صفاریان را به رسمیت نشناسد، همان قدرت اندک باقی مانده در عزل و نصب ظاهری و اسمی حاکمان را نیز از دست خواهد داد.

۱۲. نام او «ابو احمد طلحه بن متوکل» ملقب به «موفق» بود. فرماندهان ترک حاضر در لشکر خلافت عباسی در نتیجه افزایش اختلافات داخلی از خلیفه «معتمد عباسی» خواستند یکی از برادرانش را امیر سپاه کند. خلیفه، برادرش، ابو احمد طلحه، را امیر کرد. او توانست مجدداً خلافت عباسی را نیرومند سازد (جهت مطالعه و کسب اطلاعات بیشتر در این باره ر.ک: طقوش، ۱۳۸۵: ص ۱۹۲-۱۹۳). قدرت او چنان بالا گرفت که حتی معتمد، خلیفه عباسی، را نیز زیر سایه خویش قرار داد و تمام امور زیر نظر او انجام می گرفت (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۲).
۱۳. برخی مورخان به بیان جزئیات این نبرد پرداخته و آورده اند: تعداد لشکریان عمرو بالغ بر پانزده هزار نفر می شد. سه هزار نفر به اسارت درآمدند و هزار نفر امان خواستند. بیش از سی هزار رأس چهارپا و اموال بی شماری به غنیمت سپاه احمد بن عبدالعزیز درآمد (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۱۷؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۷، ص ۴۱۶).
۱۴. «موفق» در سال ۲۷۸ ق. از دنیا رفت (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۱) و تنها چند ماه پس از او برادرش، معتمد عباسی، در سال ۲۷۹ ق. مرد (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۲).
۱۵. او بعدها توانست بر مناطق آذربایجان و ارمنستان نیز تسلط یابد و معتضد، خلیفه عباسی، نیز به ناچار حکومت او بر این مناطق را تأیید کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۷، ص ۴۹۱). او در سال ۲۸۸ ق. در منطقه آذربایجان از دنیا رفت (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۴، ص ۱۷۹).
۱۶. ابن خلدون زمان اسارت او را پس از مرگ پدرشان می داند (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۴۳۶) که ظاهراً بر سر مسئله جانشینی بوده است.

منابع

- ابن ابی اصیبعه، احمد بن قاسم (۲۰۰۱م)، عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، تحقیق عامر نجار، قاهره: الهیئه المصریه العامه للكتاب.
- ابن اثیر، علی بن ابی الکرم (۱۳۸۵ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، بیروت.
- ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۱۷ق)، الأمالی، قم: مؤسسه البعثه.

ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق) (بی تا)، التوحید، تصحیح سیدهاشم حسینی، قم: منشورات جماعه المدرسين.

ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۰۳ق)، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: منشورات جماعه المدرسين.

ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۰۴ق)، عیون أخبار الرضا (ع)، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۰۵ق)، کمال الدین وتمام النعمة، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۳۶۱)، معانی الأخبار، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۲ق)، المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۰۴ق)، تهذیب التهذیب، ج ۸، بیروت: دار الفکر.

ابن حزم، علی بن احمد (۱۴۱۸ق)، جمهرة أنساب العرب، دارالکتب العلمیه.

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۰۸ق)، العبر و دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر و من عاصرهم من ذوي الشأن الأكبر (تاریخ ابن خلدون)، بیروت: دارالفکر.

ابن خلکان، احمد بن محمد (بی تا)، وفيات الأعیان وأنباء أبناء الزمان، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارالفکر.

ابن رسته، احمد بن عمر (۱۸۹۲م)، الأعلاق النفیسة، بیروت: دار صادر.

ابن شهر آشوب، محمد بن علی (بی تا)، معالم العلماء، بی جا: بی نا.

ابن عبد ربّه اندلسی، احمد بن محمد (۱۴۰۷ق)، العقد الفريد، تحقیق عبدالمجید ترحینی و مفید محمد قمیحه، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر.

ابن فقیه، ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی (۱۴۱۶ق)، کتاب البلدان، تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب.

- ابن کثیر دمشقی، أبوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق)، البداية والنهاية، بیروت: دارالفکر.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (بی تا)، الفهرست، بیروت: دارالمعرفة.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (بی تا)، الأغاني، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۳۸۵ق)، مقاتل الطالبیین، تحقیق کاظم المظفر، قم: مؤسسه دارالکتاب.
- ابوعلی مسکویه رازی، احمد بن محمد (۱۳۷۶)، تجارب الأمم، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی نقی منزوی، توس: تهران.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۹۶۳)، المقالات والفرق، تصحیح محمد جواد مشکور، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۴۲۶ق)، مقالات الإسلامیین واختلاف المصلین، تحقیق نعیم زرزور، بی تا: المكتبة العصرية.
- الویری، محسن (۱۳۹۱)، «گونه شناسی انتقادی دیدگاه ها درباره تاریخ و چگونگی پیدایش تشیع»، فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، شماره ۸، ص ۷-۵۲.
- امین، سید حسن (۱۴۰۱ق)، دایرة المعارف الإسلامية الشیعیة، بیروت: دار التعارف.
- برقعی، علی اکبر (۱۳۸۴)، راهنمای دانشوران در ضبط نام ها، نسب ها و نسبت ها، قم: جامعه مدرسین.
- برقی، احمد بن محمد (۱۳۴۲)، الرجال، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۸۸)، فتوح البلدان، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- تستری، محمد تقی (۱۴۱۹ق)، قاموس الرجال، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۸)، اطلس شیعه، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۰)، تاریخ تشیع در ایران، قم: انصاریان.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م)، معجم البلدان، بیروت: دار صادر.
- خزازه قمی، ابوالقاسم علی بن محمد (۱۴۰۱)، کفایة الأثر، تحقیق سید عبداللطیف حسینی کوه کمری، قم: خیام.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷ق)، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ق) (الف)، سیر أعلام النبلاء، تحقیق اکرم البلوشی و شعیب الأرئوط، بیروت: مؤسسه الرساله.

- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ق) (ب)، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.
- رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸ق)، التدوین فی أخبار قزوین، تحقیق عزیزالله عطاردی قوچانی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- زركلى، خيرالدين (۱۹۸۹م)، الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربين والمستشرقين، بیروت: دارالعلم للملایین.
- سمعانى، ابوسعید عبدالکریم بن محمد تمیمی (۱۳۸۲ق)، الأنساب، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه.
- صفدى، صلاح‌الدین خلیل بن ایبک بن عبدالله (۱۴۱۹ق)، تحفة ذوي الألباب فیمن حکم بدمشق من الخلفاء والملوک والنواب، تحقیق زهیر حمیدان و احسان خلوصی، سوریه: دار البشائر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق)، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد أبوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث.
- طقوش، محمد سهیل (۱۳۸۵)، دولت عباسیان، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، اختیار معرفة الرجال، تحقیق سیدمهدی رجایی و میرداماد استرآبادی، قم: آل‌البيت (ع).
- عبدالحمید، صائب (۱۴۲۴ق)، معجم مورخى الشيعة: الامامية - الزيدية - الاسماعيلية، قم: مؤسسه دایرة المعارف الفقه الإسلامی.
- قمی، حسن بن محمد (بی‌تا)، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، بی‌جا: مطبعه مجلس.
- قمی، محمد بن حسن (۱۴۲۳ق)، العقد النضید والدر الفرید، تحقیق علی اوسط ناطقی، قم: دارالحديث.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳)، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- لسترنج، گای (۱۳۶۴)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مافروخی اصفهانی، مفضل بن سعد (۱۳۸۵)، ترجمه محاسن اصفهان، ترجمه حسین بن محمد آوی، اصفهان: سازمان فرهنگی - تفریحی شهرداری.

مامقانی، عبدالله (۱۴۳۱ق)، تنقیح المقال في علم الرجال، تحقيق محي الدين مامقاني، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
مرزبانی، محمد بن عمران (۱۴۲۵ق)، معجم الشعراء، تحقيق فاروق اسليم، بيروت: دار صادر.
مزی، جمال الدين ابوالحجاج يوسف (۱۴۰۶ق)، تهذيب الكمال، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسه الرساله.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۴۰۹ق)، مروج الذهب ومعادن الجوهر، تحقيق اسعد داغر، قم: دارالهجره.
مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۴۱۱)، أحسن التقاسيم في معرفة الأقاليم، قاهره: مكتبه مدبولی.
مقدسی، مطهر بن طاهر (بی تا)، البدء والتاریخ، تحقيق بور سعيد، بی جا: مكتبه الثقافه الدينيه.
منتجب الدين بن بابويه رازی (۱۳۶۶)، الفهرست منتجب الدين، تحقيق سيد جلال الدين محدث ارموی، قم: مكتبه آيه الله العظمی مرعشی نجفی.
مؤلف مجهول - از نویسندگان قرن سوم هجری (۱۹۷۱)، أخبار الدولة العباسية، تحقيق دکتر عبدالعزيز الدوری و دکتر عبدالجبار المطلبي، بيروت: دار الطليعه.

موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۷۴)، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
نجاشی، احمد بن علی (۱۴۱۶ق)، فهرست أسماء مصنفی الشيعة (رجال النجاشي)، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

نمازی شاهرودی، علی (۱۴۱۴ق)، مستدرکات علم رجال الحديث، تهران: ۱۴۱۴ق.
نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشيعة، تصحيح محمد صادق آل بحر العلوم، نجف: مطبعة الحيدريه.
نویری، شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب (بی تا)، نهاية الأرب في فنون الأدب، قاهره: وزاره الثقافه
والارشاد القومي المؤسسه المصريه العامه للتأليف والترجمة والطباعة والنشر.

References

- ‘Abd al-Ḥamīd, Ṣā’ib. 1424 AH. *Mu’jam Mu’arrikhī al-Shī’a: al-Imāmiyya - al-Zaydiyya - al-Is mā’iliyya*, Qom: Mu’assasat Dā’irat al-Ma’ārif al-Fiqh al-Islāmī.
- Abū al-Faraj al-Iṣfahānī, ‘Alī ibn al-Ḥusayn. 1385 AH. *Maqātil al-Ṭālibiyyīn*, ed. Kāzīm al-Muẓaffar, Qom: Mu’assasat Dār al-Kitāb.
- Abū al-Faraj al-Iṣfahānī, ‘Alī ibn al-Ḥusayn. n.d. *Al-Aghānī*, Beirut: Dār Ihya’ al-Turāth al-‘Arabī.

- Abū 'Alī Miskawayh al-Rāzī, Aḥmad ibn Muḥammad. 1376 Sh. *Tajārib al-Umam*, trans. Abū al-Qāsim Imāmī & 'Alī Naqī Munzawī, Tehran: Tūs.
- Alvīrī, Muḥsin. 1391 Sh. "Typology of Critical Views on the History and Emergence of Shi'ism," *Journal of Islamic History, Culture, and Civilization*, No. 8, pp. 7–52.
- Amīn, Sayyid Ḥasan. 1401 AH. *Dā'irat al-Ma'ārif al-Islāmiyya al-Shī'iyya*, Beirut: Dār al-Ta'āruf.
- Anonymous Author (3rd century AH). 1971. *Akhbār al-Dawla al-'Abbāsiyya*, ed. Dr. 'Abd al-'Azīz al-Dūrī & Dr. 'Abd al-Jabbār al-Muṭṭalibī, Beirut: Dār al-Ṭalī'a.
- Al-Ash'arī al-Qummī, Sa'd ibn 'Abd Allāh. 1963. *Al-Maqālāt wa al-Firaq*, ed. Muḥammad Jawād Mashkūr, Tehran: Mu'assasat-i Maṭbū'āt-i 'Aṭā'ī.
- Al-Ash'arī, Abū al-Ḥasan 'Alī ibn Ismā'īl. 1426 AH. *Maqālāt al-Islāmiyyīn wa Ikhtilāf al-Muṣallīn*, ed. Nu'aym Zarzūr, n.p.: al-Maktaba al-'Aṣriyya.
- Al-Balādhurī, Aḥmad ibn Yahyā. 1988. *Futūḥ al-Buldān*, Beirut: Dār wa Maktabat al-Hilāl.
- Al-Barqī, Aḥmad ibn Muḥammad. 1342 Sh. *Al-Rijāl*, Tehran: University of Tehran Press.
- Burqī'ī, Ali Akbar. 1384. *Rāhnamā-yi Dānishvarān dar Ḍabt-e Namhā, Nasab-hā va Nisbat-hā*, Qum: Jāmi'a-yi Murarrisīn
- Al-Dhahabī, Shams al-Dīn Muḥammad ibn Aḥmad. 1413 AH (a). *Siyar A'lām al-Nubalā'*, ed. Akram al-Būlūshī & Shu'ayb al-Arnā'ūt, Beirut: Mu'assasat al-Risāla.
- Al-Dhahabī, Shams al-Dīn Muḥammad ibn Aḥmad. 1413 AH (b), *Tārīkh al-Islām wa Wafayāt al-Mashāhīr wa al-A'lām*, ed. 'Umar 'Abd al-Salām Tadmurī, Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī.
- Al-Ḥamawī, Yāqūt ibn 'Abd Allāh. 1995. *Mu'jam al-Buldān*, Beirut: Dār Ṣādir.
- Ibn 'Abd Rabbih al-Andalusī, Aḥmad ibn Muḥammad. 1407 AH. *Al-'Iqd al-Farīd*, ed. 'Abd al-Majīd al-Tarḥīnī & Mufīd Muḥammad Qumayḥa, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya.
- Ibn Abī Uṣaybi'a, Aḥmad ibn Qāsim. 2001. *'Uyūn al-Anbā' fī Ṭabaqāt al-Aṭibbā'*, ed. 'Āmir al-Najjār, Cairo: al-Hay'a al-Miṣriyya al-'Āmma lil-Kitāb.
- Ibn al-Athīr, 'Alī ibn Abī al-Karam. 1385 AH. *Al-Kāmil fī al-Tārīkh*, Beirut: Dār Ṣādir.
- Ibn al-Faqīh, Abū 'Abd Allāh Aḥmad ibn Muḥammad ibn Ishāq al-Hamadḥānī. 1416 AH. *Kitāb al-Buldān*, ed. Yūsuf al-Hādī, Beirut: 'Ālam al-Kutub.
- Ibn al-Jawzī, 'Abd al-Raḥmān ibn 'Alī. 1412 AH. *Al-Muntaẓam fī Tārīkh al-Umam wa al-Mulūk*, ed. Muḥammad 'Abd al-Qādir 'Aṭā & Muṣṭafā 'Abd al-Qādir 'Aṭā, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya.

- Ibn al-Nadīm, Muḥammad ibn Ishāq. n.d. *Al-Fihrist*, Beirut: Dār al-Ma‘rifa.
- Ibn ‘Asākir, Abū al-Qāsim ‘Alī ibn al-Ḥasan. 1415 AH. *Tārīkh Madīnat Dimashq*, ed. ‘Alī al-Shīrī, Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn Bābawayh al-Qummī, Muḥammad ibn ‘Alī (Shaykh adūq). 1405 AH. *Kamāl al-Dīn wa Tamām al-Ni‘ma*, ed. ‘Alī Akbar al-Ghaffārī, Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī.
- Ibn Bābawayh al-Qummī, Muḥammad ibn ‘Alī (Shaykh Ṣadūq). 1361 Sh. *Ma‘ānī al-Akḥbār*, ed. ‘Alī Akbar al-Ghaffārī, Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī.
- Ibn Bābawayh al-Qummī, Muḥammad ibn ‘Alī (Shaykh Ṣadūq). 1403 AH. *Al-Khiṣāl*, ed. ‘Alī Akbar al-Ghaffārī, Qom: Manshūrāt Jamā‘at al-Mudarrisīn.
- Ibn Bābawayh al-Qummī, Muḥammad ibn ‘Alī (Shaykh Ṣadūq). 1404 AH. *‘Uyūn Akḥbār al-Riḍā (AS)*, Beirut: Mu‘assasat al-‘Alamī lil-Maṭbū‘āt.
- Ibn Bābawayh al-Qummī, Muḥammad ibn ‘Alī (Shaykh Ṣadūq). 1417 AH. *Al-Amālī*, Qom: Mu‘assasat al-Bi‘tha.
- Ibn Bābawayh al-Qummī, Muḥammad ibn ‘Alī (Shaykh Ṣadūq). n.d. *Al-Tawḥīd*, ed. Sayyid Hāshim al-Ḥusaynī, Qom: Manshūrāt Jamā‘at al-Mudarrisīn.
- Ibn Ḥajar al-‘Asqalānī, Aḥmad ibn ‘Alī. 1404 AH. *Tahdhīb al-Tahdhīb*, Vol. 8, Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn Ḥazm, ‘Alī ibn Aḥmad. 1418 AH. *Jamharat Ansāb al-‘Arab*, Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Ibn Kathīr al-Dimashqī, Abū al-Fidā’ Ismā‘īl ibn ‘Umar. 1407 AH. *Al-Bidāya wa al-Nihāya*, Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn Khaldūn, ‘Abd al-Raḥmān ibn Muḥammad. 1408 AH. *Al-‘Ibar wa Dīwān al-Mubtada’ wa al-Khabar fī Tārīkh al-‘Arab wa al-Barbar wa man ‘Āsarahum min Dhawī al-Shān al-Akbar (Tārīkh Ibn Khaldūn)*, Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn Khallikān, Aḥmad ibn Muḥammad. n.d. *Wafayāt al-A‘yān wa Anbā’ Abnā’ al-Zamān*, ed. Iḥsān ‘Abbās, Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn Rusta, Aḥmad ibn ‘Umar. 1892. *Al-A‘lāq al-Nafīsa*, Beirut: Dār Ṣādir.
- Ibn Shahrāshūb, Muḥammad ibn ‘Alī. n.d. *Ma‘ālim al-‘Ulamā’*, n.p.: n.p.
- Ja‘fariyān, Rasūl. 1380 Sh. *History of Shi‘ism in Iran*, Qom: Anṣārīyān.
- Ja‘fariyān, Rasūl. 1388 Sh. *Atlas of Shi‘ism*, Tehran: Geographical Organization of the Armed Forces.
- Al-Khaṭīb al-Baghdādī, Aḥmad ibn ‘Alī. 1417 AH. *Tārīkh Baghdād*, ed. Muṣṭafā ‘Abd al-Qādir ‘Aṭā, Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Al-Khazzāz al-Qummī, Abū al-Qāsim ‘Alī ibn Muḥammad. 1401 AH. *Kifāyat al-Athar*, ed. Sayyid ‘Abd al-Laṭīf al-Ḥusaynī Kūhkamarī, Qom: Khayyām.

- Al-Kulaynī, Muḥammad ibn Ya‘qūb. 1363 Sh. *Al-Kāfī*, ed. ‘Alī Akbar al-Ghaffārī, Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya.
- Le Strange, Guy. 1364 Sh. *The Lands of the Eastern Caliphate*, trans. Maḥmūd ‘Irfān, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Al-Māfrūkhi al-Iṣfahānī, Mufaḍḍal ibn Sa‘d. 1385 Sh. *Translation of Maḥāsīn Iṣfahān*, trans. Ḥusayn ibn Muḥammad Āwī, Isfahan: Municipal Cultural-Recreational Organization.
- Al-Māmaqānī, ‘Abd Allāh. 1431 AH. *Tanqīḥ al-Maqāl fī ‘Ilm al-Rijāl*, ed. Muḥyī al-Dīn Māmaqānī, Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt (AS).
- Al-Maqdisī, Abū ‘Abd Allāh Muḥammad ibn Aḥmad. 1411 AH. *Aḥsan al-Taqaṣīm fī Ma‘rifat al-Aqālīm*, Cairo: Maktabat Madbūlī.
- Al-Maqdisī, Muṭahhar ibn Ṭāhir. n.d. *al-Bad’ wa al-Tārīkh*, ed. Būr Sa‘īd, n.p.: Maktabat al-Thaqāfa al-Dīniyya.
- Al-Marzbānī, Muḥammad ibn ‘Imrān. 1425 AH. *Mu‘jam al-Shu‘arā’*, ed. Fārūq Aslam, Beirut: Dār Ṣādir.
- Al-Mas‘ūdī, Abū al-Ḥasan ‘Alī ibn al-Ḥusayn. 1409 AH. *Murūj al-Dhahab wa Ma‘ādin al-Jawhar*, ed. As‘ad Dāghir, Qom: Dār al-Hijra.
- Al-Mizzī, Jamāl al-Dīn Abū al-Ḥajjāj Yūsuf. 1406 AH. *Tahdhīb al-Kamāl*, ed. Bashshār ‘Awwād Ma‘rūf, Beirut: Mu’assasat al-Risāla.
- Muntajab al-Dīn ibn Bābawayh al-Rāzī. 1366 Sh. *Fihrist Muntajab al-Dīn*, ed. Sayyid Jalāl al-Dīn Muḥaddith Armāī, Qom: Maktabat Āyat Allāh al-‘Uzmā Mar‘ashī al-Najafī.
- Mūsawī Bujnūrdī, Kāzim. 1374 Sh. *The Great Islamic Encyclopedia*, Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia.
- Al-Najāshī, Aḥmad ibn ‘Alī. 1416 AH. *Fihrist Asmā’ Muṣannifī al-Shī‘a (Rijāl al-Najāshī)*, Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī.
- Namāzī Shāhrūdī, ‘Alī. 1414 AH. *Mustadrakāt ‘Ilm Rijāl al-Ḥadīth*, Tehran.
- Al-Nawbakhtī, Ḥasan ibn Mūsā, *Firqat al-Shī‘a*, ed. Muḥammad Ṣādiq Āl Baḥr al-‘Ulūm, Najaf: Maṭba‘at al-Ḥaydariyya.
- Al-Nuwayrī, Shihāb al-Dīn Aḥmad ibn ‘Abd al-Wahhāb. n.d. *Nihāyat al-Arab fī Funūn al-Adab*, Cairo: Ministry of Culture and National Guidance, Egyptian General Organization for Writing, Translation, and Publishing.
- Al-Qummī, Ḥasan ibn Muḥammad. n.d. *Tārīkh Qom*, trans. Ḥasan ibn ‘Alī ibn Ḥasan ibn ‘Abd al-Malik al-Qummī, n.p.: Maṭba‘at Majlis.
- Al-Qummī, Muḥammad ibn Ḥasan. 1423 AH. *Al-‘Iqd al-Naḍīd wa al-Durr al-Farīd*, ed. ‘Alī Awsaṭ Nāṭiqī, Qom: Dār al-Ḥadīth.

- Rāfi'ī al-Qazwīnī, 'Abd al-Karīm ibn Muḥammad. 1408 AH. *Al-Tadwīn fī Akhbār Qazwīn*, ed. 'Azīz Allāh al-'Aṭārdī al-Qūchānī, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya.
- Al-Ṣafādī, Ṣalāḥ al-Dīn Khalīl ibn Aybak ibn 'Abd Allāh. 1419 AH. *Tuḥfat Dhawī al-Albāb fīman Ḥakama bi-Dimashq min al-Khulafā' wa al-Mulūk wa al-Nuwwāb*, ed. Zuhayr Ḥamīdān & Iḥsān Khulūṣī, Syria: Dār al-Bashā'ir.
- Al-Sam'ānī, Abū Sa'īd 'Abd al-Karīm ibn Muḥammad al-Tamīmī. 1382 AH. *A-Ansāb*, ed. 'Abd al-Raḥmān ibn Yaḥyā al-Mu'allimī al-Yamānī, Hyderabad: Majlis Dā'irat al-Ma'ārif al-'Uthmāniyya.
- Al-Ṭabarī, Muḥammad ibn Jarīr. 1387 AH. *Tārīkh al-Umam wa al-Mulūk*, ed. Muḥammad Abū al-Faḍl Ibrāhīm, Beirut: Dār al-Turāth.
- Ṭaqūsh, Muḥammad Suhayl. 1385 Sh. *The Abbasid State*, trans. Ḥujjat Allāh Jūdki, Qom: Research Institute of Hawza and University.
- Al-Ṭūsī, Abū Ja'far Muḥammad ibn al-Ḥasan. 1404 AH. *Ikhtiyār Ma'rifat al-Rijāl*, ed. Sayyid Mahdī Rajā'ī & Mīr Dāmād al-Astarābādī, Qom: Āl al-Bayt (AS).
- Al-Tustarī, Muḥammad Taqī. 1419 AH. *Qāmūs al-Rijāl*, Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī.
- Al-Ziriklī, Khayr al-Dīn. 1989. *Al-A'lām: Qāmūs Tarājim li-Ashhar al-Rijāl wa al-Nisā' min al-'Arab wa al-Musta'ribīn wa al-Mustashriqīn*, Beirut: Dār al-'Ilm lil-Malāyīn.